

همایون دفع ملک ایجها را مقدم داشته روانه هوشنگ آباد شد - ملک ایجها با زن و فرزند و اموال و اشیا بجانب کوه پایه<sup>(۱)</sup> کوندوانه راهی شد - کوندان چون دانستند - که او روی از قبله خود گردانیده - راه او بستند - و همه را بقتل آوردند - اعظم همایون ازین خبر خوشحال شد - و بقلعه هوشنگ آباد در آمد - و بعد از فرار آن ملک بگوشمال نصرت خان بچندی روی آورد - چون بآن حوالی رسید - نصرت خان از در چاپلوسی در آمد - خواست که عمل خود را به پوشاند - اعظم همایون اکابر و اهالی را حاضر ساخته از هر کس احوال نصرت خان پرسید - هر یک حکایتی و روایتی کردند - و از عجب و پندار او خبر دادند - آثار مخالفت او ظاهر ساختند - از غایت عفو از حکومت آنجا عزل گردانید - و دیگر آزاری با او نرسانید - و متوجه ملک شادی<sup>(۲)</sup> آباد شد - درین حال خبر آوردند - که سلطان احمد گجراتی بقصد تسخیر مالوه آمده - و شاهزاده مسعود خان را بر سر شما نامزد کرده - اعظم همایون بسرعت روان شده از شش کوهی اردوی سلطان احمد گذشته از دروازه تارا<sup>(۳)</sup> پورا بقلعه مندر در آمد - و محمود شاه از قدوم پدر خوشوقت گشت - و همه روزه هنگامه جدال را گرم داشت - و جمعی را از قلعه بیرون می فرستاد - و اراد بر آمدن و جنگ صف کردن داشت - اما از نفاق امرای هوشنگ شاهی ملاحظه تمام داشت - و در اثنای محاصره دست بدل از آستین جود بر آورده

( ۱ ) صاحب تاریخ فرشته می گوید که ملک جیاد طاقت مقاومت نیاورده تمام اسباب و اشیای خود را گذاشته بجانب کوه پایه کوندوانه راهی شد ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) مقصود از ملک شادی آباد - ملک مزدواست ۱۲ مصحح \*

( ۳ ) مصنف قبل ازین نام این دروازه را دروازه تارا پور ذکر نموده

مردم را منعم میداشت - و از انبار خانه بهمه کس غله میداد - و لغوها  
 بجهت فقرا و مساکین ترتیب داده طعام خام و پخته میرسانید - و امرا را  
 مثل سید احمد و صوفی خان که بساطان احمد نفاق داشتند - نزد خود  
 طلبیده بجاگیر و زر امیدوار ساخت - و ازین ممر شکست تمام بکار سلطان  
 احمد راه یافت - اراده شبنخون نمود - اتفاقا خضر خان دوات دار سلطان  
 هوشنگ ازین داعیه سلطان احمد را واقف ساخت - چون فوج سلطان  
 محمود از قلعه بر آمد - مردم اردو را مستعد یافتند - و دست بجنگ  
 بر آوردند - و تا صبح محاربه نمودند - خلق کثیر کشته شد - مقارن طلوع  
 صبح محمود شاه قلعه مندو رفت - بعد از چند روز منهبان خبر رسانیدند -  
 که سکنه چندیری و سپاه آن حدود عمر خان واد سلطان هوشنگ را  
 بسرداری برداشتند - و شاهزاده محمد خان ولد سلطان احمد متوجه  
 سارنگپور شده - از استماع این خبر سلطان محمود کنگاش درمیان آورده - اعظم  
 همایون که در حقه سلطنت و دولست بضبط و ربط حصار پردازد - و سلطان  
 محمود از قلعه بر آمده درمیان ولایت قرار گرفته محافظت نماید - و خود  
 متوجه سارنگپور شود - بر وفق این داعیه روی بسارنگپور نهاد - تاج خان  
 و منصور خان را پیش از خود راهی کرد - ملک حاجی از جانب سلطان  
 محمود بر سر کتل نشسته بود - بجنگ پیش آمد - ملک حاجی  
 گریخته بساطان احمد خبر برد - که سلطان بسارنگپور می آید - سلطان احمد  
 شاهزاده را کس فرستاده واقف ساخت - که خود را باجین رساند - بعد  
 وصول قاصد شاهزاده محمد خان از روی احتیاط در اجین بخدمت سلطان  
 احمد رسید - ملک اسحق بن قطب الملک مقطع سارنگ پور عریضه  
 فرستاده عذر تقصیر خود ساخت - و مرقوم نمود - که محمد خان از خبر  
 قدم ایشان سارنگپور را گذاشته متوجه اجین شده - بعد از اطلاع بر مضمون

عریضه - سلطان محمود قلم عفو بر تقصیرات ملک ابو اسحاق کشید -  
 تاج خان چون بسارنگپور رسید - ملک اسحاق را دولتخان خطاب داده  
 علم و طاس و قبای زر دوزی و ده هزار تذکة نقد داد - و علوفه را ده بیست  
 نموده امرا و سرداران آنجا را امیدوار ساخت - و در سارنگ پور خبر رسید -  
 که شاهزاده عمر خان قصبه بهیلسا را سوخته بسرخد سارنگپور رسیده و سلطان  
 احمد گجراتی نیز با سی هزار سوار و سی صد زنجیر فیل از آجین بر آمده  
 متوجه سارنگپور شده - سلطان محمود دفع عمر خان را مقدم دانسته عازم  
 گشت - چون شش کوه فاصله ماند - نظام الملک و ملک احمد صلاح را  
 فرستاده ملاحظه جنگاه و راه نمودند - و علی الصباح چهار فوج ترتیب  
 داده بر سر عمر خان راهی شد - او نیز از نهضت سلطان محمود واقف  
 شده با استقبال شتافت - و صفها آراست - و خود با جمعی بر سر کوه  
 در کمین گاه قرار گرفته منتظر وقت بود - شخصی بسطان محمود خبر  
 رسانید - که عمر خان در کمینگاه مخفی شده - سلطان محمود با فوجی  
 بجانب عمر خان روان شد - عمر خان بهمراهان خود گفت - که از نوکر زاده  
 خود گریختن کسر ناموس میشود - و کشته شدن بنام نیک بهتر است -  
 با جمعی که موافقت نمودند - در میان ایشان ساخت - خود دستگیر شد -  
 و بفرموده سلطان محمود بقتل رسید - و سر او را بر نیزه کرده بلشکر چندیری  
 نمودند - لشکر چندیری امان طلبید - که امروز موقوف شود - فردا بخدمت  
 رسیده بیعت فمائیم - چون شب شد - بجانب ولایت خود روان شدند -  
 و ملک سلیمان بن ملک شیر الملک غوری را که نایب شاهزاده عمر خان  
 بود - سلطان شهاب الدین خطاب داده بسطنت برداشتند - فوجی بدفع

( ۱ ) اصح این اسم بموجب تاریخ فرشته - ملک سلیمان بن ملک مشیر

الملک غوری است ۱۲ مصحح \*

او نامزد نموده - سلطان محمود خود بدفع سلطان احمد عازم گشت - هنوز طرفین بهم نرسیده بود - که بعضی صالحان لشکر سلطان احمد بخواب دیدند - که حضرت ختمی پناه صَلاَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِهِ میفرماید - که بگوئید - که سلطان احمد رخت سلامت ازین دیار بیرون برد - که بلائی از آسمان نازل شده - چون این خواب بسطان احمد رسانیدند - چندان الذقات نمود - و در همان دو سه روز در لشکر سلطان احمد طاعون پدید شد - و بمرتبگی رسید که مردم از عهده قبر کردن بر نمی آمدند - سلطان احمد را علاج شده بواه گجرات روان شد - و بشاهزاده مسعود خان وعده نمود - که سال آینده این دیار را مسخر نموده بشما می سپاریم - سلطان محمود به هندو رفته در عرض هفتده روز متوجه تسکین فتند چندی بری شد - و چون بچندی رسید - ملک سلیمان از حصار بر آمده تودنهای مردانه نمود - و طاقت مقاومت نداشته پناه به حصار بود - و بمرگ مفاجات در گذشت - و بعد از دیگری را در چندی بری سردار نمودند - چون محاصره بهشت ماه رسید - سلطان شبی خود بر بالای دیوار قلعه بر آمد - و دلاوران دیگر از عقب بر آمده و حصار را فتح نمودند - و جمعی را علف شمشیر ساخته - و قلبی گریخته - بقلعه که بالای کوه است - متحصن شدند - و بعد از چند روز بوسیله اسمعیل خان کاپی امان طلبیده بر آمدند - و چندی بری را بجاگیر ملک مظفر ابراهیم داده اراده مراجعت داشت - که جاسوسان خبر رسانیدند - که دونکرسین (۱) از گوالیار آمده شهر نو را محاصر نموده - بکوچ متواتر بگوالیار رفت - راجپوتان از قلعه بر آمده بجنگ مشغول شدند - چون تاب صدمه محمود شاهي نیاوردند - بسوراخ قلعه در آمدند - و دونکرسین نیز در قلعه

( ۱ ) بموجب تاریخ فرشته دونکرسین با رای قلعه گوالیار آمده شهر نو را

گوالیار پای ثبات افشرد - چون مطلب سلطان محمود استخلاص شهر نو بود - گوالیار را گذاشته متوجه شادی آباد گردید \* و در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه در اهتمام عمارت روضه سلطان هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهي که قریب بدروازه رامتوی (۱) واقع است - و دریست و سی گنبد و سیصد و هشتاد (۲) اسطوانه دارد - شروع نمود - و بزودی اتمام یافت \* و در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه عریض (۳) امرای میوات و اکابر دهلی بطریق تواتر رسید - که سلطان مبارک شاه از عهده سلطنت نمی تواند بر آمد - چون خلعت سلطنت را خیاط قضا و قدر بر قد آن سلطنت پناه دوخته - عموم سکنه این دیار میخواستند که قلاده بیعت ایشان را بطوع و رغبت در رقبه اطاعت و انقیاد خود اندازند - سلطان محمود در آخر سنه مذکور با لشکر آراسته متوجه دهلی شد - و در نواحی قصبه هندون یوسف خان هندونی بخدمت رسید - چون بموضع تپه (Tiz) نزول نمود - سلطان محمود تغلق آباد را در پس پشت خود داده - روز دیگر سلطان محمود لشکر خود را سه فوج ساخت - فوجی بسطان غیاث الدین و فوجی بسطان علاءالدین و یک فوج منتخب با خود داشت - و سلطان محمد - ملک محمد بهلول لودی و سید خان و دریا خان و قطب خان و سرداران دیگر را بیرون فرستاده جنگ انداخت - و تا شب از طرفین جدال می نمودند - و آخر طبل بازگشت زده در منازل خود قرار می گرفتند - اتفاقاً همان شب سلطان محمود بخواب دید - که او باش بی باک در قلعه مندو خروج کرده اند - و چتر از

( ۱ ) بموجب ذکر فرشته نام دروازه - راموی است ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) در تاریخ فرشته دویست و هشت اسطوانه بدون ذکر تعداد گنبد -

مستور است ۱۲ مصحح \*

( ۳ ) مصنف تاریخ فرشته قدیم عریض امرای میوات و دهلی را در سنه

اربع و اربعین و ثمانمائه ثبت نموده است ۱۲ مصحح \*

سر قهر هوشنگ شاه آورده بر سر شخص مجهول النسب افراخته اند - چون صباح شد - اثر بی مزگی در او ظاهر بود - درینوقت سلطان محمد در صلح زد - سلطان محمود بصلح راغمی شده متوجه مانده شد - در راه خبر رسید - که بحسب اتفاق در همان شب جمعی از اوباش در شادی آباد غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند - و بسعی اعظم همایون تسکین یافته \* و در بعضی تواریخ چنین مسطور است که بسططان محمود خبر رسانیدند - که سلطان احمد گجراتی عزیمت مانده دارد - ازین رهگذر مراجعت نمود - القصة سلطان محمود در غره شهر محرم الحرام سنه ست و اربعین و ثمانمانه بشادی (۱) آباد رسید - و درین سال در شادی آباد باغی عالی طرح انداخت - و دران باغ گنبدی عالی بنا فرمود - و متوجه تنبیه نصیر عبد القادر ضابط کالپی که خود را نصیر شاه نامیده بود - و از صراط مستقیم قدم بیرون نهاده راه زندقه و الحاد می پیمود - شد - نصیر شاه چون از توجه سلطان خبر یافت - ملیخان عم خود (۲) را با تعحف و هدایا بخدمت سلطان ارسال داشت - و عرض نمود که آنچه در حق من گفته اند - کذب و افتراست - ایلچی او را نگاه داشته تا سازنگیور رفتند - آخر بالتماس اعظم همایون قلم عفو بر تقصیرات نصیر شاه کشیده پیشکش او را قبول نمودند - و نوشتنهای مشتمل بر نصایح و مواعظ فرستادند - و بجانب جیتور (۳) فهضت نمودند - و از آب پهم عبور نموده بتخانهای آنولایت را خراب نموده مساجد و مدارس

( ۱ ) مراجعت سلطان محمود در شادی آباد مندو بموجب تاریخ فرشته در سنه خمس و اربعین و ثمانمانه بوده است ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) صاحب تاریخ فرشته می گوید که علیخان سمام خود را با تعحف و هدایا بحضور سلطان کسبل نموده ۱۲ مصحح \*

( ۳ ) در مرآت سکندری چنور نوشته است ۱۲ مصحح \*

ساخت - چون بحوالی قلعه کونبلمیر<sup>(۱)</sup> که در استحکام مشهور است - رسید -  
 دیبا نام وکیل رای کونبها در آن جا متحصن شده دست بکارزار بر آورد -  
 و در حوالی قلعه بتخانه بود - که مملو از ذخایر بود - سلطان همت  
 بر تسخیر بتخانه گماشت - در عرض یکپفته آن بتخانه فتم نمود - و فرمود  
 تا پراز هیزم ساخته سرکه و آب بر در و دیوار آن ریختند - و آتش زدند -  
 عمارت آنچنان در یک طرفه العین در هم شکست - و سوخت - و از هم  
 ریخت - و بتان را در هم شکسته بقصابان داد - تا سنگ ترازوی کردند -  
 و عیان عزیمت بصوب جیتور معطوف ساخت - و حصاری که در دامن کوه  
 واقع است - بجنگ گرفته راجپوت بسیار کشته شد - و کونبها خود در برابر  
 آمده شکست یافته بقاعه چتور پناه جست - سلطان محمود جمعی را  
 بمحاصره قلعه چتور تعیین نمود - و خود در وسط آن ملک قرار گرفت -  
 و لشکر بتاخت و تازاج آنولایت فرستاد - و اعظم همایون خان جهان را  
 طلب نمود - چون بمندسور رسید ودیعت حیات سپرد - سلطان  
 محمود ازین خبر ملول و محزون گشت - و بقلعه مندسور آمده نعش  
 پدر را بشادی آباد فرستاد - و درین حال کونبها در شب جمعه بیست  
 و پنجم ذی حجه سنه ست و اربعین و ثمانمانه با ده هزار سوار و شش  
 هزار پیاده شبخون آورد و کاری ساخت - راجپوت بسیار بکشتن داده  
 باز گشت - و در شب دگر سلطان محمود بر سر کونبها شبخون آورد -  
 کونبها زخم خورده بجتور گریخت - و سلطان محمود بشادی آباد آمد \*  
 و در ذی حجه سال مذکور مدرسه و مزاره هفت منظر در محاذی  
 مسجد جامع هوشنگشاهی طرح نمود \* و در سنه سبع و اربعین و ثمانمانه  
 رسول سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقی از جونیور بخدمت

( ۱ ) در تاریخ فرشته نام قلعه را کوسلمیر ذکر نموده ۱۲ صحیح \*

سلطان رسید - و بزبانی در باب تنبیه نصیر عبدالقادر ضابط کاپی سخن گفت - که راه زندقه و الحاد پیش گرفته - سلطان اجازت داد - و رسول را در همان مجلس رخصت معاودت فرمود - و شرح این مقدمه در حالات سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقی مفصلا نوشته در این جا ایران نمی نماید - القصه بسعی شیخ جانیلهای از دو جانب بصلح باین طریق شدند - که قصبه راته و مهوبه بنصیر شاه تسلیم نماید - و بعد از مراجعت محمود شاه خلجی چون چهار ماه بگذرد کاپی نیز بگذارد \* و در سنه (۱) ثمان و اربعین و ثمانمائه دار الشفا طرح انداخت \* و بتاریخ بستم شهر رجب خمسین و ثمانمائه قصد تسخیر مذل کرد - و بکوچ متواتر بر کنار آب بنارس فرود آمد - رات کوفتها چون قاب مقاومت نداشت - در قلعه مذل گده متحصن شد - و از روی عجز پیشکش داد - و بعد ازین سفر باراده فتم بیانه بدو فرستگي بیانه رسید - محمودخان ضابط آنجا پسر خود را اوحد (۲) خان بخدمت سلطان فرستاده - یک صد راس اسپ و یک لک تکه برسم پیشکش ارسال داشت - محمود شاه ویرا خلعت نموده رخصت معاودت داد - و بجهت محمد خان قبای زردوز و قاج مکل بجواهر و کمر زر و اسپان با زین زر فرستاد - محمد خان خلعت پوشیده سکه و خطبه بنام سلطان محمود کرد - و از دو فرستگي بیانه مراجعت کرد - و در اثنای راه پرگنه (۳)

( ۱ ) صاحب تاریخ فرشته واقعه طرح عمارت دار الشفا را در سنه تسع و اربعین و ثمانمائه ذکر کرده ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) در تاریخ فرشته نام پسر - واحد خان نوشته ۱۲ مصحح \*

( ۳ ) صاحب تاریخ فرشته می نویسد که در اثنای راه قصبه بنور ده قریب زینهور است فتح کرد ۱۲ مصحح \*



انگاپور رهفتور را فتح نمود - و لشکر بچفتور فرستاده یک لک  
 و بیست و پنج هزار تنکه پیشکش گرفت - و بشادی آباد رفت \* و در  
 سنه اربع و خمسين و ثمانمائه از گنگداس راجه قلعه چفپانیر پیشکش  
 گرفت - درین حال سلطان محمد بن سلطان احمد کوه چفپانیر را محاصره  
 کرد - سلطان محمود متوجه مدد گنگداس گردید - در راه خبر رسید  
 که سلطان قطب الدین بن سلطان محمد گجراتی بگرفتن پیشکش بصوب  
 ایدر آمده - سلطان محمود او را زبون و ضعیف دانسته و بذحیة باراستور (۱)  
 نهاد - سلطان محمد از استماع این خبر چون الاغان باری او سقط شده  
 بود - چادرها و کارخانها را سوخته متوجه احمدآباد شد - سلطان  
 قطب الدین نیز متوجه احمدآباد شد - چون سلطان محمود برین وقایع  
 اطلاع یافت - بکنار آب مهندری نزل نمود - گنگداس سیزده لک تنکه  
 و چند راس اسب بوسم پیشکش آورده درین منزل بخدمت سلطان محمود  
 رسید - در همان مجلس بخلعت خاص سرافراز شده رخصت معاودت  
 یافت \* و در سنه خمس و خمسين و ثمانمائه با زیاده از صد هزار سوار  
 متوجه تسخیر گجرات شد - و قصبه سلطان پور را محاصره نمود - ملک  
 علاءالدین گماشته سلطان قطب الدین عاجز شده امان طلبیده بخدمت  
 سلطان محمود پیوست - سلطان محمود عیال و اطفالش بقلعه مندور  
 فرستاد - و او را سوگند داد - که از صاحب خود جدا نشود - و خطاب  
 مبارزخانی داده پیش رو لشکر خود نمود - و متوجه احمدآباد گردید -  
 در اثنای راه خبر رسید - که سلطان احمد ودیعت حیات سپرد - و پسر  
 او سلطان قطب الدین قائم مقام شد - سلطان محمود باوجودی که

( ۱ ) در تاریخ فرشته نام مقام - باراستور ذکر کرده ۱۲ مصحح \*

تخریب بقای دولت سلطان احمد مقصود او بود - از کمال صروت  
 تعزیت گرفت - و با امر او معارف لشکر خود بمقتضی رسم آن وقت  
 پان و شادیت تقسیم نمود - و کتابتی بساطان قطب الدین نوشته تقرب  
 پرسش و تهدیت سلطان نمود - و با وجود این حال قصه برده را  
 خراب کرده در لوازم اسیر و غارت دقیقته نامرعی گذاشت - و متوجه  
 احمد آباد شد - ملک علاءالدین سهراب درینوقت گریخته پیش  
 سلطان قطب الدین رفت - و ظاهرا در وقت قسم که از صاحب خود  
 جدا نشود - صاحب قدیم را منظور داشته بود - و از کمال حلال نمکی  
 ترک فرزند و عیال نمود - سلطان محمود کوچ بر کوچ به بیست پنج  
 گروهی احمد آباد رفت - و سلطان قطب الدین در موضع جانپور که  
 سه گروهی موضع مذکور ست نزول نمود - چون چند روز در برابر هم  
 نشستند - در شب سلخ صفر سال مذکور سلطان محمود بقصد شبخون  
 سوار شده از اردوی خود بر آمد - چون راه خطا کرد - تمام شب در  
 صحرائی گشاده سوار ایستاده - علی الصباح میمه را با لشکر سارنگپور  
 آراسته سرداری به پسر بزرگ خود غیاث الدین داد - و امرای  
 چندیری در فوج میسره نامزد شد بسرداری فدنخان (۱) که پسر خود  
 او بود - و خود در قلب لشکر ایستاد - سلطان قطب الدین نیز با لشکر گجرات  
 رو بمیدان نهاد - و بعد از جلالت و دست برد بسیار - شکست بر سلطان محمود  
 افتاده - با سیزده کس باردوی خود رفت - و سلطان قطب الدین این  
 فتح را از عطایای الهی دانسته بتعاقب او نپرداخت - سلطان محمود  
 تا شب در اردوی خود سواره ایستاد - چون پنج شش هزار سوار بر سر  
 او جمع شدند - رو بمیدان نهاد \* و در سینه سبع و خمسین و ثمانمائه سلطان

( ۱ ) در تاریخ فرشته این نام - فدای خان نوشته ۱۲ مصحح \*

محمود را عزیمت تسخیر ولایت ماروار تصمیم یافت - و چون از جانب  
 سلطان قطب الدین خاطر او جمع نبود - اول خواست که با سلطان قطب الدین  
 مصالحه نماید - و بعد از آن بتسخیر ولایت رای کونبها پردازد - و تاج خان  
 را با لشکری آراسته بسرخد گجرات فرستاد - تا عهد و صلح نماید -  
 تاج خان بوزرای سلطان قطب الدین خطها نوشت و پیغام داد - که  
 نزاع و عداوت طرفین موجب پریشانی رعایا است - و صلح و اتحاد سبب  
 امنیت و رفاهیت - سلطان قطب الدین نیز بصلح رضا داد - و بخیان  
 صلح را بسوگند استحکام دادند - و قرار یافت - که ولایت کونبها هرچه  
 متصل بگجرات است عساکر قطبی آنها غارت نمایند - و بلاد میوار و اجمیر  
 و آن فواحی را محمود شاه تصرف نمایند \* و در سنه ثمان و خمسین  
 و ثمانمائه تادیب مژمردان هاروتی (۱) نموده عازم بیانه شد - داؤد خان  
 ضابط بیانه پیشکش فرستاده از در اخلاص در آمد - و آن حدره بر او مسلم  
 شد - و میانه یوسف خان هندونی و ضابط بیانه صلح قرار داد - در زمان  
 مراجعت - حکومت (۲) قلعه رهنطور و هاروتی بقدنخان ملقب بسطان  
 غیاث الدین پسر خود داد - و سایه عدالت بر فرق ساکنان شادی آباد  
 افکند \* همدرین سال سکندر خان و جلال خان بخاری که از امرای  
 کبار سلطان علاءالدین بهمین دکنی بودند - عرایض بخدمت سلطان محمود  
 فرستاده بر تسخیر قلعه مهور که از اعظم قلاع برار است - تحریر  
 نمودند - سلطان محمود از راه هوشنگ آباد متوجه مهور گردید - در  
 حوالی محمود آباد سکندر خان بخاری بملازمت رسید - چون قلعه مهور

( ۱ ) صاحب تاریخ فرشته هاروتی می نویسد ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) در تاریخ فرشته می نویسد که در زمان مراجعت حکومت شهر نو و هاروتی

و اجمیر بقادای خان مفروض داشت ۱۲ مصحح \*

را محاصره نمودند - سلطان علاءالدین بمدد اهل قلعه آمد - سلطان محمود  
 طاقت مقاومت در خود ندیده برگشت - و در احوال سلاطین بهمین  
 در فصل دوم نیز منجمل ازین واقعه تحریر رفته - در حالت مراجعت  
 خیر رسید - که مبارک خان ضابط آسیر بتاخست ولایت بکلانه که میان  
 گجرات و دکن است - و مطیع و منقاد محمود شاهي بود - رفت -  
 سلطان محمود بحمايت اهل بکلانه رفت - و اقبال خان و یوسف خان  
 را پیش از خود فرستاد - مبارک خان بمقابله آمده - بعد از محاربه  
 راه فرار پیش گرفت - سلطان محمود بعضی ولایت آسیر را تاخته  
 بشادی آباد آمد \* در سنه تسع و خمسين و ثمانمائه متوجه تسخیر  
 مندسور گردید - و در وسط حقیقی آن ملک قرار گرفته - اطراف  
 و جوانب آنرا فہب و غارت نمود - و از آنجا باجمیر رفته - طواف مزار  
 فیض الانوار خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ<sup>س</sup> نموده بمحاصره قلعه  
 فرمان داد - روز پنجم محاصره گجادر با راجپوتان بر آمده مصافی  
 عظیم نمود - و در جنگ مغلوبه گشته شد - و سپاہیان محمود شاهي  
 با گریختگان مخلوط بدروازہ قلعه درون رفته - قلعه فتح شد - و در هر  
 کوچه از کشته پشته بهم رسید - و مسجد عالی در اجمیر که تا حال  
 صیت اسلام نشنیده بود - طرح انداخت - و حکومت آنجا را  
 بخواجہ نعمت اللہ کہ سیف خان خطاب داده بود - ارزانی داشت -  
 و خود بصوب قلعه مندل گده رفت - و در کنار آب بفارس با کونہا  
 مصاف داد - و راجپوت بسیار بدوزخ فرستاد - و بجهت ایام بوسات نزدیک  
 بودن - بشادی آباد خرامید \* و بتاریخ بیست و ششم محرم اھدی  
 و ستین و ثمانمائه باسعداد تمام بقلعه مندل گده حرکت نمود - و بتخانها  
 را در اثنای راه خراب کرد - و در اندک زمانی قلعه مندل گده مفتوح

ساخت - و خلقی کثیر بقتل رسید - و اسیر و دستگیر نمود - راجپوتان دیگر بقلعه که بر قلعه کوه بود - پناه بردند - آخر کار محاصره بجائی رسید - که از بی بی آبی امان طلبیده پیشکش دادند - و قلعه سپردند - و این فتح عظیم در غره<sup>(۱)</sup> ذی حجه سنه اثنین و ستین و ثمانمائه روی داد \*

روز دیگر سلطان محمود بقلعه در آمده بتخانها را خراب ساخته مصالح آن را بعمارت مسجد جامع صرف نمود - و قاضی و خطیب و محتسب و موذن تعیین نمود - و بجای چنور نهضت نمود - و شاهزاده سلطان غیاث الدین را بولایت<sup>(۲)</sup> کنلواره و دیلواره فرستاد - شاهزاده آنملک را تاخت نموده اسیر بسیار بدست آورد - و ولایت بویدی<sup>(۳)</sup> را بوسیله فردی شاهزاده فدبخان و تاج خان بدست در آورد \*

در ثلاث و ستین و ثمانمائه بقلعه<sup>(۴)</sup> کونبلمپور و دوتکرپور و غیره سوار نمود - و از سامیداس راجه دوتکرپور پیشکش گرفته بشادی آباد مراجعت نمود \*

و در محرم سنه ست و ستین و ثمانمائه باغواهی نظام الملک غوری متوجه فتح دکن شد - چون از آب نبرده گذشت خیر رسید که مبارک خان ضابط آسیر و دیعت حیات سپرد - و غازیخان ملقب بسعدت خان پسر او قائم مقام او شده دست ظلم از آستین برآورده - سید کمال الدین رسید سلطان را بناحق کشته - سلطان بجهت تنبیه او بصوب آسیر

( ۱ ) صاحب تاریخ فرشته می گوید که این فتح عظیم در بیست و پنجم ذی حجه بمنصه ظهور جلوه نمود ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) صاحب تاریخ فرشته بجای ولایت کنلواره و دیلواره - صرف ولایت بهیلواره ذکر کرده ۱۲ مصحح \*

( ۳ ) صاحب تاریخ فرشته نام ولایت - کوندی بیان نموده ۱۲ مصحح \*

( ۴ ) در تاریخ فرشته قلعه کونبلمپور و دوتکرپور ذکر کرده ۱۲ مصحح \*

توجه فرمود - عادل خان - شیخ فرید الدین مسعود شکر گنج را -  
 با پیشکش نزد سلطان فرستاده عذر تقصیرات طلب نمود - چون سلطان  
 میدانست که تدبیر هیچ قلعه گشای بشرفات بروج مشیدة قلعه آسیر  
 نرسید - و مع هذا مقصود ازین سفر فتح دکنست - از تقصیرات او در  
 گذشته نصایح بادشاهانه فرموده - متوجه ولایت برار و ایلچپور شد - چون  
 به بالاپور رسید - خبر آمد که وزرای نظام شاهي در فکرمحاربه و مقابله اند -  
 القصد بسمه فرسخي نظام شاه راند - وزرا نظام شاه هشت ساه را سوار  
 نموده چتر بر سر او افراشتند - و عنان او را بدست خواجه جهان ملک شه  
 ترک سپردند - میسره بملک نظام الملک ترک و میمنه بخواجه جهان  
 خواجه محمود گیلانی که ملک التجار خطاب داشت - حواله نمودند -  
 ملک التجار پیش دستی نموده بر فوج میسره محمودي تاخت - و مهابت  
 حاکم چندیری و ظهیرالملک وزیر که سرداران میسره محمودي بودند -  
 کشته شدند - و شکست عظیم بر لشکر مقدو افتاد - تا دو (۱) کروه تعاقب  
 نموده - اردوی سلطان بتاراج رفت - درین اثنا سلطان محمود که خود را  
 بگوشه کشیده منتظر فرصت می بود - چون اکثر مردم بتاراج مشغول  
 شدند - و نظام شاه با معدودی چند ایستاده بود - سلطان محمود با  
 دوازده (۲) سوار از عقب فوج نظام شاه در آمد - خواجه جهان ترک که عمده  
 قلب بود - قلتي نموده عنان نظام شاه را گرفته بجانب شهر بیدر رفت -  
 و قضیه منعکس گشت - و جمعی که بغارت مشغول بودند - متاع  
 نفیس زندگانی بباد تاراج دادند - و ملکه جهان والده نظام شاه از مکر

( ۱ ) صاحب تاریخ فرشته می گوید که تا ده کروه تعاقب نمودند ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) در تاریخ فرشته می گوید که با دو هزار سوار از عقب فوج نظام شاه

و غدیر اندیشه نموده - ملو خان را در بیدر گذاشته - نظام شاه را برداشته  
 بفیروزآباد رفت - و التاجا بسطان محمود گجراتی برده کومک طلبید -  
 سلطان محمود تعاقب نموده بیدر را محاصره نمود - چون مردم فرار نموده  
 در فیروزآباد بر سر نظام شاه جمع شدند - و خبر رسید - که خواجه  
 جهان با لشکری عظیم بمدد نظام شاه می آید - سلطان محمود قرعه کفکش  
 درمیان آورده - قرار شد که تسخیر بیدر را بسال دیگر اندازد - کوچ نموده  
 بولایت خود رفت \* در سنه سبع و ستین و ثمانمائه چون هوای تسخیر  
 دکن در سر داشت - سامان لشکر نموده بنصرت آباد نعلچه آمد -  
 درینوقت عریضه سراج الملک از قلعه کهرله رسید - که نظام شاه -  
 نظام الملک را با لشکر انبوه بر سر کهرله فرستاده - بعد از رسیدن خبر  
 بتعجیل هرچه تمامتر روانه کهرله شد - در اثنای راه خبر رسید - که  
 چون نظام الملک بتاخت قلعه کهرله آمد - سراج الملک بشرب خمر  
 مشغول بود - پسر سراج الملک بر آمده جنگ کرده گریخت -  
 و نظام الملک آن ولایت را متصرف گشته - مقبول خان را کهرله نامزد  
 نموده خود بصوب دولت آباد شتافت - درین وقت متعلقان رای  
 سرکچه و وکلای رای جاجنگر پانصد و سی زنجیر فیل برسم پیشکش  
 فرستادند - چون در موضع خلیفه آباد نزول نمود - منشور سلطنت  
 و خلعت خاص ایالت را یکی از خادمان مستفجد بالله یوسف  
 ابن محمد بن عباس از مصر جهت او آوردند - استقبال نموده  
 خادمان خلیفه را گرامی داشت - چون بسرحد دولت آباد رسید -  
 خبر آمد - که سلطان محمود گجراتی متوجه این حدود است -  
 از راه کوندوانه (۱) بدار الملک شادی آباد معاودت کرد \* و در ربیع الاول

( ۱ ) در تاریخ فرشته نام مقام را کوندواره بیان نموده ۱۲ مصحح \*

احدى و سبعين و ثمانمائه مقبول خان را بناخت ایلچپور فرستاد -  
 و با قاضیخان و پیر خان و حاتم آنجا مصافح نمودند - مقبول خان مظفر  
 و منصور با غنایم بمحمود آباد آمد \* و در جمادی الاول سنه احدى  
 و سبعین و ثمانمائه والی دکن قاضی شیخی نام شخصی را برای  
 مصالحه بشادی آباد فرستاد - و بعد از قیل و قال قرار یافت - که  
 والی دکن برار را تا ایلچپور بسططان محمود گذارد - و سلطان محمود  
 من بعد مضرت بدکن فرساند - و بر این قرار صلح نامها نوشتند -  
 و قاضی را رخصت مراجعت دادند - و شرف الملک را باو همراه  
 نمودند - که رفته استحکام صلح دهد - و بعد از چند روز فرمود - که  
 محاسبات دفتر بر تاریخ قمری نهند - و بجای تاریخ شمسی - قمری  
 نویسند - و در سنه احدى و سبعین و ثمانمائه تاریخ قمری در دفتر  
 ثبت شد - و در ربیع الاول سنه مذکور شیخ نورالدین که از کبار علما  
 بود - در مقدمه بخدمت رسید - و سلطان محمود تا حوض رانی استقبال  
 نموده در سر اسپ یکدیگر را در کنار گرفتند - و در ذی الحجه سنه  
 مذکور عماد رسول سید محمد نور بخش بخدمت سلطان محمود  
 رسید - و خرقه شیخ بر سبیل تبرک آورد - و خرقه را پوشیده دست  
 بذل و سخا برگشاد - و علما و مشایخ را بنواخت \* و در محرم اثنین  
 و سبعین و ثمانمائه خبر رسید - که مقبول خان برگشته روزگار قصه  
 محمود آباد که الحال بکهرله مشهور است - تازاج نموده پناه بوالی دکن برد و  
 فیلان سرکار سلطان محمود که با او بود - به رای زاده کهرله حواله نمود -  
 و رای زاده - محمود آباد را متصرف شده مسلمانانی که در قلعه می بودند  
 همه را کشت - و طایفه گوند را بخود یار ساخت - و راهها را مسدود  
 گردانید - تاج خان و احمد خان بدفع این فتنه نامزد شدند - و خود نیز



بفعلچه منزل کرد - در اثنای راه خبر رسید - که تاج خان و احمد خان  
 روز دسهره که از روزهای متبرک برارمه است - و روز آخر ایام برشکال  
 است - هفتاد گروه راه طی نموده خود را بآنجا رسانید - چون خبر  
 گرفتند که رای زاده طعام میخورد - گفتند که از مروت دور است که  
 بر سر او غافل برویم - همانجا عذر نگاهداشته او را خبردار نمودند -  
 رای زاده دست از طعام باز داشته سلاح جنگ در پوشیده بجنگ آمد -  
 و از جانبین کوششی نمودند که مزیدی بران متصور نبوده باشد - آخر  
 رای زاده شکست خورده - قصبه محمود آباد بدست در آمد - و رای زاده  
 بسر و پای برهنه بطایفه گوندوان پناه برد - تاج خان درباب فتح عریضه  
 بمسلطان نوشت - سلطان محمود ازین مقدمه خوشحال شده ملک الامرا  
 را بتادیب جمعی که رایزاده را جای داده اند فرستاد - آنجماعت رایزاده را  
 گرفته نزد تاج خان فرستادند - سلطان محمود بعد از فتح - عزیمت  
 محمود آباد نمود - و بتاریخ بیست و ششم رجب در قصبه سارنگپور نزول  
 نمود - خواجه جمال الدین بغایت مسرور گشته او را نوازشات نمود -  
 و رخصت انصراف ارزانی داشت - و از اقسام سوغات هندستان از پارچه  
 و قماش و کفیز رقاص و فیدل و خواجه سرا و شارک و طوطی سخن گوی  
 بمصحوب شیخ علاءالدین بهمرآه خواجه جمال الدین فرستاده خود در  
 شادی آباد قرار گرفت \* و در سنه ثلث و سبعین و ثمانمانه عرضه داشت  
 غازی خان باین مضمون رسید - که زمینداران کچهواره قدم از شاهراه  
 اطاعت بیرون نهاده اند - بمجرد وصول این عریضه مداخل و منخارج  
 ملاحظه نموده در وسط ولایت - حصارى طرح فرمود - و در عرض  
 شش روز باتمام رسانید - و آنرا جلال پور نام نهاد - و منیر خان را آنجا  
 گذاشت - و بتاریخ شعبان سنه مذکوره شیخ محمد خرملی و کیورچند

پسر راجه گوالیار برسم حجابت سلطان بهلول لودی پادشاه دهلی در  
 فواحی فتح آباد رسید - و تحفه که آورده بود گذرانیدند - و بزبانی معروض  
 داشتند که سلطان حسین شرقی دست از ما باز نمیدارد - اگر حضرت  
 سلطانی امداد و اعانت نموده بنواحی دهلی تشریف آورند - فتنه  
 و فساد او از ما باز دارند - در زمان مراجعت قلعه بیانه را با توابع پیشکش  
 خواهم نمود - و هرگاه سلطان را عواری واقع شود - شش هزار اسوار  
 بخدمت خواهم فرستاد - سلطان محمود جواب نوشت - که هرگاه سلطان  
 حسین متوجه دهلی شود - من بسرعت هرچه تمامتر خود را بامداد  
 و کومک میرسانم - بذابراین قرار داد تفقد احوال ایلچیان نموده رخصت  
 کرد - و روز دیگر کوچ نموده متوجه دارالملک شادی آباد گردید - چون  
 هوا در نهایت گرمی بود در راه مزاج او از اعتدال برآمد - و روز بروز مرض  
 اشقذد می یافت - تا آنکه نوزدهم ذی قعدة سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه  
 در ولایت کچھوارة از خرابه دنیا بدارالملک آخوت خرامید - مدت  
 سلطنت او سی و چهار سال بود - و مدت عمر سلطان محمود در حین  
 جلوس بمدت زمان سلطنتش موافق بوده - و خالی از غرابتی نیست -  
 و حضرت صاحب قران زمان امیر تیمور گورگان نیز از سن سی و شش  
 سالگی بر سریر سلطنت باسقلال جلوس فرمود - و مدت سلطنت  
 آنحضرت سی و شش سال بوده - و بعد از انتقال سی و شش نفر  
 از فرزند و فرزند زادگان او حی و قایم بودند \*

## ( ۵ ) ذکر سلطان غیاث الدین خلجی

چون سلطان محمود خلجی رحلت کرد - پسر بزرگ او سلطان  
 غیاث الدین بر تخت سلطنت تکیه زد - دست بذل و سخا برگشاه -

و عموم طوایف را راضی و شاکر گردانید - و زری که بر چتر نثار کردند -  
 بر اهل فضل قسمت کرد - و برادر خرد خود را که سلطان علاء الدین خطاب  
 داشت - و مشهور بقدنخان بوده بدستور سابق رهتبور (۱) مقرر داشت -  
 و شاهزاده عبدالقادر را ناصر شاه خطاب داده ولی عهد گردانید - و بخوانین  
 و امرا حکم کرد که هر صبح بسلام شاهزاده رفته در رکاب او بدولتخانه  
 حاضر شوند - و چون از جشن سلطنت و طوی واپرداخت - امرا را  
 طلبیده گفت - که چون سی و چهار سال در رکاب پدر تردد و قطره نمودم -  
 اکنون آنچه از پدر بمن رسیده در محافظت آن کوشیده در زیاد طلبی  
 خود را تصدیق ندهم - و در امن و امان بر روی خود و متابعان خود بگشایم -  
 ولایت خود را در امن و امان داشتن بهتر از آن است که در ولایت دیگران  
 دست زدن - در اجتماع اهل نغمه سعی نمود - و از کنیزان صاحب جمال  
 و دختران راجها و زمین داران - حرم خود را مملو ساخت - و هر دختری  
 را هنری و پیشه تعلیم نمود - و مناسبت را مرعی داشته بعضی را رقاصی  
 و پاتربازی و گروهی را خوانندگی و مزامیر نوازی و برخی را کشتی  
 گیری آموخت - و پانصد کنیز حبشی را لباس مردانه پوشانیده شمشیر  
 و سپر بدست داده گروه حبوش نامید - و پانصد کنیز ترک را لباس  
 اترک داده گروه مغلان خواند - و پانصد کنیز که بقوت سخن و شدت ذکا  
 امتیاز داشتند - اقسام علوم آموخت - و هر روز یکی را در طعام خوردن  
 بخود شریک میساخت - و گروهی را برگزیده اشتغال ممالک مثل استیفا

( ۱ ) صاحب تاریخ فرشته می گوید که فدایخان برادر خرد خود را بحکومت

ولایت شهر نو و چند پوگنه دیگر که در زمان سلطان محمود خلجی در تصرف داشت -

اختصاص بخشیده مسرور گردانید ۱۲ مصحح \*

و نگاهداشت جمع و خرچ ولایت و مشرفی کارخانها تفویض نمود - و در حرم سرای خود بازاری طرح نمود - هرچه بازار و شهر بفروخت میرفت در آنجا نیز فروخته میشد - و بالجمله شانزده هزار کفیز در حرم سرای او جمع شده بود - و هر یکی را روزی دو تنگه فکرة و دو من غله مقرر بود - و در باب سوبه درمیانه زنان مبالغه تمام داشتی - چنانچه رانی خورشید که بزرگترین حرمهای او بود - در مهمات ملکی صاحب اختیار بود - باو نیز دو من غله و دو تنگه میداد - و چنین گویند که بهر جانوری که در حرم سرای او بود دو سیر غله و دو تنگه میداد - و خدمتگاری را مقرر نموده بود که هر روز طعام پخته بر در سوراخ موشان بگذارد - و بعهده داران فرمود که چون شکر نعمت الهی بجای آید و یا نعمتی که حق تعالی بمن ارزانی داشته بنظر درآید - پنجاه تنگه برسم شکرانه باهل استحقاق دهند - و با خرد و بزرگ هر کس که در بیرون سخن کند یک هزار تنگه بصیغه انعام باو برسانند - و اکثر اوقات او بعیش و عشرت میگذشت - و بعد از یکپاس شب کمر بزدگی بر میان جان بسته بادای لوازم عبودیت مشغول میگشت - و از در عجز و زاری بدرگاه حق سبحانه و تعالی در می آمد - و مطالب و مقاصد خود را در بوزه می نمود - و یکی از معتمدان را مقرر نموده بود که هرچه در مملکت او واقع شود - با عرایض مردم برساند \* حکایت کند که روزی سلطان بهلول بادشاه دهلی قصبه النگ پور<sup>(۱)</sup> که بسلاطین مالوه تعلق داشت تاخت - و بساکنان آنجا مضرت تمام رسانید - چون خبر بمندو رسید - هیچکس را جرأت عرض این بسطان غیاث الدین نشد - آخر الامر بمصلحت وزرا حسن خان فرصت یافته عرض نمود - که سلطان بهلول هر ساله مبلغی

( ۱ ) صاحب تاریخ فرشته بجای قصبه النگ پور - قصبه پالپور ذکر کرده

پیشکش بخدومت سلطان سعید محمود شاه میفرستاد - درین ایام فوج او دست نهب و غارت بقصبه النک پور بر آورده اند - بعد از استماع خبر بشیر خان بن مظفر خان حاکم چندیری حکم شد - که با لشکر بهیاسه و سارنگپور متوجه گوشمال سلطان بهلول شود - شیر خان حسب الامر او متوجه بیانه گردید - چون سلطان بهلول تاب مقاومت نداشت - بیانه را گذاشته بدلهلی رفت - شیر خان بتعاقب او بجانب دهلی رفت - سلطان بهلول - شیر خان را بمصالحه و هدیه و تحفه باز گردانید - شیر خان النک پور را از نو تعمیر نمود \* و روایت کنند که هر شب چند مهر در زیر بالین او می نهادند - و صباح باهل استحقاق میدادند - و هفتاد<sup>(۱)</sup> کنیز حافظه قرآن مجید را فرمود - که هنگام تغیر لباس قرآن را ختم کرده بر او دمزد - و از سادۀ لوحی او گویند - روزی شخصی سم خوری نزد او آورد که سم خر عیسی است - پنججاه هزار تنگه باو داد - و سم را ازو خرید - القصه سه کس دیگر سه سم خر آورده همان قیمت گرفتند - اتفاقاً شخصی دیگر سم خوری آورد - پنججاه هزار تنگه نیز باو حکم شد - یکی از مقربان گفت که مگر خر عیسی پنج پا داشت که بهای سم پنجمین این مبلغ عطا میشود - سلطان فرمود - که شاید این مرد راست گوید - و از آنها یکی بغلط آورده باشند - و نیز به نزدیکان فرموده بود - که در وقت عشرت و مشغولی وی بسخندان دنیا پارچه حاضر آورده نام کفن بر آن اطلاق میکردند - و او عذرت گرفته تجدید وضو میکرد - و استغفار نموده بعبادت مشغولی می جست - و باهل حرم نیز مبالغه فرموده بود - که بجهت نماز تهجد او را بیدار میکردند - و آب پر روی

( ۱ ) در تاریخ نوشته بجای هفتاد کنیز - یک هزار کنیز بیان نموده ۱۲ مصحح \*

او میزدند تا بیدار میشد - و اگر خواب گران نیز بودی او را بزور میکشیدند -  
 و بیدار می ساختند - و اگر بیکدو اعلام بر نخاستی حسب الامر  
 دستش گرفته بر میخیزانیدند - و در مجلس او سخنی نا مشروع  
 و آنچه غم آرد مذکور نمیشد - و مفکرات را هرگز ندید - روزی معجونوی  
 برای سلطان ساخته بودند - و یک لک تنگه خرچ شده بود -  
 فرمود تا اول اجزای آنرا خواندند - یکدم جوزبویا داخل بود - گفت  
 بکار من نمی آید - و فرمود تا در آتش اندازند - یکی گفت که بمردهمان  
 عطا شود - گفت حاشا که آنچه بخود روا ندارم بدیگران تجویز نمایم \*  
 آورده اند که روزی سلطان با خاصان خود گفت که چند هزار حرم صاحب  
 جمال دارم - اما صورتی که دل میخواست بدست من نیامد - شخصی  
 گفت شاید موکلان تقصیر نموده باشند - اگر این خدمت بمن رجوع شود -  
 یَحْتَمِلُ که موافق طبع سلطان توانم بهم رسانید - سلطان گفت که تو صورت  
 خوب را چه طور دانسته - گفت آنکه هر عضو او که بنظر در آید از دیدن  
 عضو دیگر مستغنی سازد - سلطان این تمیز او را پسندیده مرخص ساخت -  
 هرچند میگردید چنان چیزی نمی یافت - آخر در یکی از مواضع دختری  
 خوش رفتار دید - کیفیت رفتار و قامتش او را مفتون ساخت - چون روی  
 او را دید از آنچه میخواست بهتر بود - بهر حيله که دانست او را از آنجا  
 بر آورده بملازمت سلطان آورد - و سلطان را خرسند ساخت - و گفت  
 بچندین هزار درم خریده ام - بعد از روزی چند پدر و مادر او این معنی را  
 دریافتند و دانستند که آن شخص که چندگاه درین موضع اقامت داشت -  
 دختر را برده است - از نام و دیار او سراغ نموده بدادخواهی نزد سلطان  
 آمدند - چون داد کردند - سلطان دانست که بجهت همان دختر دادخواهی  
 می نمایند - از آن مکان قدم برداشت - و همانجا فرو نشست - و علما را

حاضر کرد و گفت - حکم شرع را بر من اجرا نمایند - داد خواهان چون دانستند که دختر در حرم سلطان است - عرض نمودند - که داد خواهی ما جهت آن بود که دختر مبادا نزد آن شخص باشد - اکنون که در حرم خاصه باشد شرف و سعادت ماست - خاصه که مسلمان شده و از کیش ما بر آمده باشد - پس سلطان بعلمای گفت - که اکنون بر من مباح شد - اما بجهت ایام گذشته هرچه حکم شرع بوده باشد بجا آرند - اگر بهمان مستوجب کشتن باشم خون خود بحل کردم - علما گفتند - که آنچه بسهو واقع شود در شریعت عفو است - و بکفاره تلافی میشود - باوجود این حال ازین امر پیشیمان شده مردم خود را از جستن عورات و پیدا نمودن آنها منع کرد \* و در سده سبع و ثمانین و ثمانمائه قران علوی واقع شد - یعنی زحل با مشتری در برج عقرب بدرجه و دقیقه متحد و مقارن گشت - و نیز کواکب خمس در برج واحد اجتماع پذیرفتند - و اثر نعوست در اکثر بلاد بهم رسید - خصوصاً در مملکت خلجیه اختلافی پدید آمد - چنانچه در احوال ناصر شاه مبین خواهد شد \* و در سده تسع و ثمانین و ثمانمائه رسولی از رای چنپانیر آمد - که چون سابق سلطان محمود بن سلطان احمد محاصره چنپانیر نموده بود - سلطان محمود شاه بمدد بندها آمده خلاص کرده بود - و الآن سلطان محمود گجراتی آمده باز چنپانیر را محاصره نموده - اگر حضرت خاقانی نسبت بقدگی قدیم ما را منظور فرموده متوجه استخلاص بندها شوند - هر روز یک لک تنگه بجهت مدد خرج بعهده داران سلطان رسانیده خواهد شد - چون این خبر رسید - بکوشک فعلجه فرود آمد - و از علما استفسار نمود - که بمدد کفار بر سر اهل اسلام میتوان رفت - علما گفتند که جایز نیست - بنابراین رسول رای چنپانیر را رخصت نموده معاودت کرد - چون کبر سن ویرا دریافته بود -

میان پسران او سلطان ناصر الدین و شجاع خان که سلطان علاء الدین خطاب داشت - بر سر مملکت نزاع پدید آمد - و با وجود برادری کار بجائی رسید - که قصد یکدیگر نمودند - و رانی خورشید دختر رانی بکلانه که حرم بزرگ سلطان غیاث الدین بود - جانب شجاع خان گرفته در صد آن شد - که مزاج سلطان غیاث الدین را نسبت بسطان ناصر الدین منحرف سازد - چنانچه در ذکر سلطان ناصر الدین مفصل خواهد آمد - القصه سلطان ناصر الدین عیان اختیار از دست داده از مندو گریخت - و در وسط ولایت قوارجو گرفت - و امرا را بخود متفق ساخته آمده قلعه مندو را محاصره نمود - و سلطان علاء الدین شجاع خان پنجاه هزار نفر گجراتی را دلاسا کرده دست و پای میزد - و آخر الامر امرای غیاث شاه دروازه را گشوده و برا بقلعه بردند - شجاع خان چون دید که سلطان ناصر الدین از دروازه در آمد - رفته پناه بسطان غیاث الدین برد - بعد از چند روز که اساس تصر سلطنت ناصر شاهي استحکام پذیرفت - شجاع خان را با پسران از پیش پدر طلب نموده گردن زد - و در نهم رمضان سنه ست و تسعمائه سلطان غیاث الدین بمرض اسهال در گذشت - و بعضی گویند که سلطان ناصر الدین پدر را بزهر هلاک کرد - مدت سلطنتش سی و دو سال و هفتده روز بود \*

## (۲) ذکر سلطان ناصر الدین بن سلطان غیاث الدین ابن سلطان محمود خلجی

ارباب تواریخ متفق اند که ولایت سلطان ناصر الدین در ایام سلطنت سلطان محمود خلجی بود - محمود شاه و غیاث شاه تا یکماه بساط عیش



و عشرت مبسوط داشتند - و منجمان اختر شناس بعرض رسانیدند - که شاهزاده بطالع مسعود مقول شده در جمیع اصناف صنایع و انواع هنر ممتاز و بی نظیر خواهد بود - روز هفتم او را بظفر مردم آورده عبد القادر نام فهادند - و در سن صبی آثار سلطنت از جبین او نمایان بود - چون سلطان غیاث الدین او را ولی عهد خود گردانیده شغل وزارت فرمود - برادر خردش شجاع خان اگرچه ظاهر موافقت می نمود - در باطن نفاق داشت - جمعی را بخود یار ساخته در خلوت بعرض سلطان غیاث الدین رسانید - که اوباشان سلطان ناصر الدین را بملک گیری تحریص می نمایند - و چندان گفتگو نمود که اراده گرفتن شاهزاده و مقید ساختن او در خاطر سلطان قرار یافت - اما چون آثار نجابت و امارت جهانگیری از سیمای او لایح بود - شفقت ابوت او را بران داشت که مرهم عنایت بر جراحات خاطر او فهادد او را قوی دست سازد - فرمود تا هر صباح امرا بسلام سلطان ناصر الدین رفته در رکاب او بدر خانه حاضر شوند - سلطان ناصر الدین مهمات ملکی را پیش خود گرفت - و همه جا گماشتگان خود مقرر کرد - چون پرداخت پرگفتار بشیخ حبیب الله و خواجه سهیل خواجه سرا رجوع نمود - یکان خان دامنی و موئیخان<sup>(۱)</sup> بقال که سابق عمال خالصه بودند - برانی خورشید زحل طبیعت ملنجی گشتند - رانی خورشید چون خواهان شجاع خان بود - بوسیله شجاع خان بعرض رسانید - که ملک محمود کوتوال و سونداس<sup>(۲)</sup> بقال که رأس الرئیس غداران روزگار اند - بسطان ناصر الدین مخصوص شده اند

( ۱ ) در تاریخ فرشته بجای یکان خان داعنی و موئیخان - مولیخان

و مکهن خان ذکر نموده ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) در تاریخ فرشته سونداس بیان کرده ۱۲ مصحح \*